

خواجه شمس‌الدین محمد بن محمد بن محمد حافظ شیرازی یکی از بزرگترین

۱- درباره حافظ مقالات و تحقیقات و کتابهای متعدد نوشته‌اند و حتی عده‌یی از معاصران آثار و افکارش را بصورت‌های گوناگون تحلیل کرده و گاه درباره سخنانش بتوجیهاات و تأویلات خاص، که برخی از آنها بیشتر نماینده افکار و عقاید نوپسندگان آنهاست تا خود حافظ، پرداخته‌اند. ذکر همه آن گفتارها و دفترها در اینجا میسر نیست و اما از میان منابع متعدد قدیم و متأخر ملاحظه ماخذ ذیل توصیه می‌شود:

* مقدمه محمد گلندام جامع دیوان حافظ بردیوان او (چاپ مرحوم میرزا محمد

خان قزوینی)

* کشف‌الظنون حاج غلیفه در ذیل عنوان «دیوان حافظ»

* هفت اقلیم امین احمد رازی چاپ تهران ، ج ۱ ، ص ۲۱۱

* نفحات الانس جامی چاپ تهران ، ص ۶۱۴

* آتشکده آذر چاپ بمبئی ، ص ۲۶۵

* تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی چاپ تهران ص ۳۳۸ - ۳۴۴ .

* تذکره سیخانه چاپ تهران از ص ۸۴ تا ۹۳

* ریاض‌العارفین هدایت ص ۱۸۶-۱۸۸

* شعر العجم شبلی نعمانی (ترجمه فخر داعی) ، ج ۲ ، ص ۱۶۵ - ۲۴۵ .

* مرآة‌الخیال ص ۵۱

* مجمل فصیحی ذیل حوادث ۷۹۲

* بهارستان سخن ص ۳۲۶ - ۳۴۳

* حبیب‌السیر چاپ تهران ، ج ۳ ، ص ۳۱۵

شاعران نغزگوی ایران و از اعظام گویندگان جهان و از « اکابر گردنکشان نظم »^۱ فارسی است . در نسخه‌ی از اسکندرنامه و هشت بهشت و خسرو و شیرین امیر خسرو دهلوی که بترتیب در بیست و چهارم صفر و ششم ربیع الآخر و سیزدهم جمادی الاولی سال ۷۵۶ هجری بخط شیرین و پخته این استاد بزرگ سخن استنساخ شده است ، کاتب خود را همه جا « محمد بن محمد بن محمد الملقب بشمس الحافظ الشیرازی » معرفی کرده^۲ و در اشعار خود « حافظ » تخلص نموده است . در غالب مآخذ نام پدرش را « بهاءالدین » نوشته‌اند و ممکن است « بهاءالدین » علی‌الرسم لقب او بوده باشد . محمد گلندام نخستین جامع دیوان حافظ و دوست و همدرس او نام و عناوین وی را چنین می‌آورد : « مولانا الاعظم ، المرحوم الشهید^۳ ، مفخر العلماء ، استاد نحریر الادبا ، شمس‌الملة والدین محمد الحافظ الشیرازی »^۴.

از صفحه پیش

* طرائق الحقایق ج ۲ ، ص ۳۰۵

* مجالس المؤمنین ص ۲۹۴

* تاریخ فرشته چاپ هند ، ج ۱ ، ص ۵۷۶

* لطائف الطوائف چاپ تهران ، ص ۲۲۳

* مآخذ دیگری که در ذیل صحایف همین گفتار ذکر شده است

۱ - این تعبیر مأخوذست از کلام انوری که گویند در تعریض بمعزی گفته بود: « کس

دائم از اکابر گردنکشان نظم - کو را صریح خون دو دیوان بگردنست »

۲ - این نسخه از اشعار امیر خسرو دهلوی در کتابخانه فرهنگستان علوم ازبکستان

تاشکند محفوظست .

۳ - معلوم نیست چرا گلندام عنوان « الشهید » را برای حافظ آورده است .

۴ - نقل از کلیات حافظ بتصحیح مرحوم میرزا محمد خان قزوینی و مرحوم دکتر

قاسم غنی ، تهران ، ۱۳۲۰ ، صفحه ق

تذکره نویسان نوشته‌اند که اجداد او اصلاً از کویای (کوهپایه) اصفهان بوده‌اند و نیای او در ایام حکومت اتابکان سلغری از آنجا بشیر از آمد و در همان شهر متوطن شد. و نیز چنین نوشته‌اند که پدرش «بهاءالدین محمد» بازرگانی می‌کرد، و مادرش از اهل کازرون و خانه ایشان در «دروازه کازرون شیراز» واقع بود.

ولادت حافظ در اوایل قرن هشتم هجری، حدود سال ۷۲۷ هجری در شیراز اتفاق افتاد و او بسال کوچکتر از برادران خود بود. بعد از مرگ بهاءالدین پسران او پراکنده شدند و شمس‌الدین محمد که خردسال بود با مادر در شیراز ماند و روزگار آن دو به تهیدستی می‌گذشت. بهمین سبب حافظ همینکه بمرحله تمییز رسید در نانوایی محله بنج‌میرگیری مشغول شد تا آنکه عشق بتحصیل کمالات او را بمکتب‌خانه کشانید و بتفصیلی که در تذکره میخانه آمده است وی چندگاهی ایام را بین کسب معاش و آموختن سواد می‌گذرانید.

بعد ازین زندگانی حافظ تغییر کرد و او در جرگه طالبان علم در آمد و مجالس درس علما و ادبای زمان را در شیراز درك کرد و چنانکه محمد گلندام معاصر و جامع دیوان حافظ می‌گوید به تتبع و تفحص در کتب اساسی علوم شرعی و ادبی از قبیل کشاف زنجیری و مطالع الانظار قاضی بیضاوی و مفتاح العلوم سکاکی و امثال آنها پرداخت و محمد گلندام خود او را چندین بار در مجلس درس قوام‌الدین ابوالبقا عبدالله بن محمود بن حسن اصفهانی شیرازی (م ۷۷۲ هجری) مشهور به «ابن‌الفقیه نجم» عالم معروف بقراآت سبع و فقیه بزرگ عهد خود^۲ دیده و غزلهای ستارش را در همان محفل علم و ادب شنیده بود.

- ۱ - تاریخ وفات حافظ را چنانکه خواهیم دید، در سال ۷۹۲ نوشته و گفته‌اند که در آن هنگام شصت و پنج ساله بود (تذکره میخانه ص ۹۰) و در صورت صحت این قول ولادت حافظ باید در سال ۷۲۶ اتفاق افتاده باشد.
- ۲ - درباره او رجوع کنید به حاشیه ص ۳۶۳ کتاب «از سعدی تا جامی» چاپ دوم و به «شدالازرفی حطالوزار عن زوار المزار» ص ۸۴

چنانکه از سخن محمد گلندام درین مورد برمی آید^۱ حافظ در دو رشته از دانشهای زمان یعنی علوم شرعی و علوم ادبی کار می کرد و چون استاد او قوام الدین خود عالم بقراآت سبع بود طبعاً شاگرد هوشمندش در خدمت او بهمین درس اشتغال داشت و در حفظ قرآن با توجه بقراآت چهارده گانه (از شواذ و غیر آن) ممارست می کرد و ازینجاست که خود در اشعار خویش چندین بار بدین اشتغال مداوم بکلام الله اشاره نموده است^۲ و بنا بر تصریح صاحبان تراجم اتخاذ تخلص « حافظ » نیز از همین اشتغال نشأت کرده است ؛ و چون چنانکه می دانیم تحصیل علوم ادبی عربی بعنوان مقدمه^۳ تحصیل علوم شرعی بوده است ، طبعاً حافظ بتحصیلات ادبی خود نیز توجه داشت و حتی بدین رشته از علوم اسلامی همان توجهی را مبذول می نمود که بعلم قرآنی ، و این نکته نیز از قول محمد گلندام که پیش ازین بدان اشاره کردیم صریحاً دریافته می شود .

شیراز در دوره‌ی که حافظ تربیت می شد ، اگرچه وضع سیاسی آرام و ثابتی نداشت ، لیکن مرکزی بزرگ از مراکز علمی و ادبی ایران و جهان اسلامی محسوب می گردید و این نعمت را تدبیر انابکان سلغری فارس ، بنحوی که پیش ازین در ذکر « پناهگاههای فرهنگ ایرانی » مقارن حملات مغولان وصف کرده ایم ، برای شهر سعدی

۱ - رجوع کنید به دیوان حافظ چاپ مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ص « قو - قز »

۲ - :

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

*

عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چارده روایت

*

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که اندر سینه داری

*

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکما با کتاب قرآنی

و حافظ فراهم آورده بود. مطالعه مختصری در کتب مربوط بتاریخ شیراز و مزارات آن، از قبیل شدالآزار جنیدی و شیرازنامه^۱ ابن ابی الخیر زرکوب، و نیز مطالعه بی در احوال پادشاهان آل سلغر و امرایی که بعد از زوال دولت ایلخانی بر فارس حکومت داشتند (مانند آل اینجو و آل مظفر)، این حقیقت را بر ما ثابت می کند. حافظ در چنین محیطی که هنوز مجمع عالمان و ادیبان و عارفان و شاعران بزرگ بود، تربیت علمی و ادبی می یافت و با ذکاوت ذاتی و استعداد فطری و تیزبینی شگفت انگیزی که داشت میراث خوار نهضت علمی و فکری خاصی می شد که پیش از او در فارس فراهم آمد و اندکی بعد از او به فترت گرایید.

از تفحص در احوال و اقوال حافظ معلوم است که او در اکتساب علوم شرعی یا ادبی قصد ارتزاق نداشت یعنی بعد از تحصیل درین رشته ها بعنوان مدرس و معلم باقی نماند بلکه ورود در محافل ادبی و عرفانی و معاشرت با عرفا و شعرا و در همان حال تعهد امور دیوانی و «ملازمت شغل سلطان» و «وظیفه خواری»^۱ و رفتن در ظل حمایت امرا و وزرا، هم مورد توجه و علاقه او بوده است.

حافظ از میان امرای عهد خود، که ستاره هریک چندگاهی می درخشید و سپس دست زمان بجانب افولشان می کشانید، چند تن را در اشعار خود ستود و با معاشرت و درک محضرشان اشاره کرد مانند ابواسحق اینجو (مقتول بسال ۷۵۸ ه) و شاه شجاع (م. ۷۸۶ ه) و شاه منصور (م. ۷۹۵ ه)، و در همان حال با پادشاهان ایلکانی (جلایریان) که در بغداد حکومت داشتند نیز مرتبط بود و از آن میان سلطان احمد بن شیخ اویس

:- ۱

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دید
 و نیز رجوع کنید به اشاره‌یی که محمد گلندام به «ملازمت شغل سلطان» درباره حافظ کرده است. در بعضی نسخ بجای این عبارت «ملازمت بر تقوی و احسان» آمده است. والله اعلم.

(۷۸۴ - ۸۱۳ هـ) را ستود؛ و از میان رجال شیراز از خوان نعمت حاجی قوام‌الدین محمد صاحب عیار کلانتر شهر شیراز و وزیر شاه شجاع (م ۷۵۵ هـ)؛ و نیز حاجی قوام‌الدین حسن تمغاجی متونی بسال ۵۷۵۴ هـ. متنعم بود و از آندو در اشعار خود یاد می‌کرد. و یکجا هم از سلطان غیاث‌الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگال که در سال ۷۶۸ هجری بر تخت سلطنت بنگال جلوس کرده بود یاد نموده^۱ و علت آن بود که سلطان غیاث‌الدین مذکور بنا بر مشهور مصراعی را طرح کرد بدینگونه «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود» و بحافظ فرستاد تا آنرا تمام کند و حافظ غزلی بمطلع ذیل بدو باز فرستاد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه^۲ غساله می‌رود
و نام غیاث‌الدین را هم چنانکه گفتیم در پایان آن غزل آورد. این رسم یعنی طرح مصراعی و خواستن اتمام قصیده یا غزل بر آن وزن و قافیه معمول بود و نظایر دیگری هم در تاریخ ادبیات ایران دارد.

در نوبتی دیگر، وقتی شهرت شاعر نوازی سلطان محمود دکنی (۷۸۰-۷۹۹ هـ) پسر علاء‌الدین حسن کانگو بهمنی، و وزیرش میر فیض‌الله انجو بفارس رسید حافظ راغب دیدار دکن گشت و چون این خبر به میر فیض‌الله رسید اسباب سفر او را فراهم آورد و پیغام داد «که اگر باین حدود تشریف شریف ارزانی فرموده مملکت دکن را بوجود فیض بخش خویش رشک فردوس برین گردانند اهالی این دیار شکر قدم میمنت لزوم بجای آورده قرین حصول مطالب و مقاصد روانه شیراز خواهند کرد»^۲. حافظ از شیراز به «هرموز» رفت و در کشتی محمود شاهی که از دکن آمده بود نشست، «هنوز کشتی روانه نشده بود که باد مخالف وزیده دریا بشورش درآمد، خواجه بیکبار از آن سفر متنفر شده بیاران گفت که بعضی از دوستان را که در هرموز می‌باشند وداع

: - ۱

غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین

۲ - تاریخ فرشته ج ۱، ص ۵۷۶

نکرده‌ام ، ایشان را دیده در ساعت برمی‌گردم !^۱ و بدین ترتیب خود را از بیم سفر دریا رهایی بخشید و آنگاه این غزل را به میر فیض الله انجو فرستاد و خود بشیر از رفت :

دی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد ،
بمی‌بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد...

معروفست که چون میر فیض الله انجو این غزل و داستان سفر نا تمام حافظ را بسمع محمود شاه رسانید پادشاه فرمان داد هزار تنگه^۲ طلا بملا محمد قاسم مشهدی که از فضلای دولت بهمنی دکن بود دهند تا امتعه^۳ هندی بخرد و برای حافظ برسم پیشکش ببرد .

یکبار دیگر حافظ از شیراز ، یقیناً بقصد انتجاع ، بیزد که در دست شعبه‌یی از شاهزادگان آل مظفر بود ، رفت و بی زود از اقامت در « زندان اسکندر » خسته شد و در غزلی^۲ بازگشت خود را بفارس بدینگونه آرزو کرد :

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سایمان بروم .

بدینگونه ملاحظه می‌شود که حافظ مانند هر گوینده^۴ متفکری بگوشه‌گیری و تسلیم خود بعوالم تخیلات شاعرانه بیشتر علاقه داشت تا بسیر و سیاحت‌های طولانی؛ و غیر از سفرهای محقق و محتمل مذکور باقی عمر را در شیراز بسر برد تا روح پاکش قرین ساکنان عالم بالا گشت .

تاریخ وفات حافظ را در قدیمترین مأخذی که درباره^۵ احوال او داریم ، یعنی در مقدمه^۶ محمد گلندام بردیوان شاعر ، در نسخ معتبر آن ، سنه^۷ « اثنی و تسعین و سبعه^۸ » (۷۹۲ هجری) نوشته‌اند مگر در کتبی از متأخرین مانند آتشکده^۹ آذر و ریاض العارفین رضاقلیخان هدایت و امثال آن که تاریخ ۷۹۱ را ذکر کرده‌اند و ظاهراً مستند آنها در ذکر این تاریخ قطعیه^{۱۰} بی‌است که در آخر غالب نسخ خطی جدید و با چاپی دیوان حافظ

۱ - تاریخ فرشته ج ۱ ، ص ۵۷۶

۲ - بدین مطلع :

راحت جان طلبم وز بی جانان بروم

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

دیده می شود و گویا از مقترحات متأخرینست، و حال آنکه از قدیمترین ماده تاریخ وفات او سال «۷۹۲» حاصل می شود و آن ماده تاریخی است که محمد گلندام در مقدمه خود آورده و فصیح خوانی نیز آنرا با کسر کردن یک بیت نقل نموده و آن چنین است :

بسال باء و صاد و ذال امجد ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پاک او چون برگزیده ام نگه کردم صفا و نور مرقد

چون ازین قول بگذریم می رسم بقول قاطبه مورخان قدیم که همگی تاریخ مذکور را سال ۷۹۲ نوشته اند مانند فصیح خوانی در حوادث همین سال، و جای در صفحات الانس، و غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر و قاضی نورالله ششتری در مجالس المؤمنین و حاجی خلیفه در کشف الظنون؛ و ازین میان فصیح خوانی مانند محمد گلندام معاصر حافظست منتهی بسال بسی جوانتر از او (زیرا در سال ۷۷۷ یعنی پانزده سال پیش از وفات حافظ ولادت یافت). با این تحقیق بطلان قول دولتشاه سمرقندی نیز که واقعه مذکور را بسال ۷۹۴ منسوب داشته است، روشن می شود. مدفن او در شیرازست و این سخن مورد تصدیق متقدمین و متأخرین همگی است و در آن بچی نیست.

بنابر اطلاع محدودی که از زندگانی خانوادگی حافظ داریم او زن و فرزندان داشت. درباره عشق او بدختری «شاخ نبات» نام افسانه‌ای رایجست، و بنا بر همان داستانها حافظ آن دختر را بعقد مزاجت در آورد؛ درست یا نادرست، حافظ در اشعار خود یکجا از فقدان محبوبی در سال ۷۶۴ سخن می گوید و این تاریخ با سی و هشت سالگی شاعر مصادف بوده است؛ و ضمناً چند بار در اشعار حافظ باز می خوریم باشاراتی که بمرگ

:- ۱

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل بجو تاریخش از «خاک مصلی» (= ۷۹۱)

فرزند خود دارد و از آنجمله است این دو بیت :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
بجای لوح سیمین در کنارش
و نیز غزلیست بدین شرح :

بادِ غیرت بصدش خار پریشان دل کرد
طوطی را بنیال شکری دل خوش بود
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد
قره‌العین من آن میوه دل یادش باد
که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
... آه و فریاد که از چشم حسود مه و چرخ

و ماده تاریخ ذیل گویا تاریخ فوت آن قره‌العین و میوه دل حافظ را معلوم می‌کند :

صبح جمعه بد و سادس ربیع نخست
بسال هفصد و شصت و چهار از هجرت
که از دلم رخ آن ماهروی شد زائل
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل
کنون که عمر به بازیچه رفت بی‌حاصل

حافظ چنانکه گفته‌ام مردی بود ادیب ، عالم بعلوم ادبی و شرعی و مطلع از دقائق حکمت و حقایق عرفان ، و بالاتر از همه اینها استعداد خارق‌العاده فطری او بوی مجال تفکرات طولانی همراه با تخیلات بسیار باریک شاعرانه می‌داد و او جمیع این عطایای ربّانی را با ذوق لطیف و کلام دلپذیر استادانه خود درمی‌آمیخت و از آن میان شاهکارهای بی‌بدیل خود را بصورت غزل‌های عالی که هر مقلّدی را بزانو درمی‌آورد ، بوجود می‌آورد .

مطالعه حافظ ، علاوه بر مواردی که گفته‌ایم ، در ادب فارسی و مخصوصاً در دیوانهای شاعران پارسی‌گوی بسیار وسیع بود و او کمتر شاه بیت و شاه غزلی را در زبان پارسی بی‌جواب گذارده است ، بهترین غزل‌های مولوی و کمال و سعدی و همای و اوحدی و خواجو و نظایر این استادان بزرگ ، و یا بهترین ابیات آنان مورد استقبال حافظ و جوابگویی او قرار

گرفته و درین نبرد آزمایی طولانی هیچگاه و صحت شکست بر جبین اشعار آبدارش ننشسته، و بدین ترتیب سخن حافظ از جانبی متضمن افکار عمیق حکمی و عرفانی و از جانبی دیگر همراه بامضامین زیبا و باریک شاعرانه و عواطفی است که گاه حدت بسیار دارد، اما کلام او در همه موارد منتخب و برگزیده و مزین بانواع تزیینات مطبوع و مقرون بذوق و شامل کلماتی است که هر یک بحساب دقیق انتخاب و بجای خود گذارده شده و پیش و پس کردن آنها مایه تباهی کلام خواهد شد و باین تفصیل سخن حافظ حاوی همه شرایطی است که در کلام مولوی و سعدی و خسرو دهلوی و حسن دهلوی و سلمان و خواجه و همعصران این دو شاعر اخیر الذکر ملاحظه می کنیم، باضافه نحوه خاص تفکر او.

علت آنکه حافظ را دنباله رو خواجه در شعر معرفی می کنند آنست که وی در مدت توقف خواجه در شیراز، با آن شاعر محشور بوده و از خدمت او مستفید گردیده است. چنانکه می دانیم دیوان خواجه بنا بر ادوار عمر و شاعری او بدو قسمت متمایز « صنایع الکمال » و « بدایع الجمال » منقسم گردیده است. پخته ترین غزلهای خواجه را باید در قسمت اخیر یعنی در بدایع الجمال جستجو کرد. این غزلها در مقام مقایسه با غزلهای متعدد خواجه در صنایع الکمال تحول بزرگ سبک خواجه را در غزل ورها کردن شیوه متقدمین در کیفیت خلق مضامین نشان می دهد. در غزلهای بدایع الجمال تفکرات عرفانی و حکمی در عبارات غزلهای عاشقانه گنجانیده شده است و بهمین سبب در آنها کمتر از سوز و ساز عاشقان و راز و نیاز آنان اثر می بینیم و برعکس با عارفی پخته و بارویم که نقاوه اندیشه های خانقاهی و مدرسه بی را در عبارات شاعرانه بیان می کند. غالب این غزلها بنظر من در شیراز ساخته شد، زیرا او آخر عمر خواجه چنانکه می دانیم بیشتر در آن شهر سپری شده و معاشرت حافظ با خواجه و شاید استفاده لسان الغیب از محضر آن استاد در همین مدت جامه عمل پوشیده و مسلماً همین معاشرتها و استفادهها موجب تأثیر

عمیق شیوه غزل‌های بدایع الجمال خواجه در حافظ شده و او را با استقبال‌های پیاپی از آنها برانگیخته است.

تأثر حافظ از شیوه خواجه در غزل‌های بدایع الجمال بسیار شدید است، نه تنها شاعر شیرازی کار خود را درین مورد با استقبال و نظیره گوئی منحصر نساخته بلکه در بسیاری از موارد کلمات و مصراعها و بیت‌های خواجه را نیز بوام گرفته و با اندک تغییر در غزل‌های خود آورده است^۱ مثلاً باین چند مورد محدود توجه کنید:

خواجه گفته است:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست
این چنین رفتست از روز ازل تقدیر ما
و حافظ گوید:

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم
کاین چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما
خواجه گفته است:

ایا صبا خبری کن مرا از آن که تو دانی
بدان زهین گذاری کن در آن زمان که تو دانی
و حافظ گوید:

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آن زمان که تو دانی
خواجه گفته است:

برو ای خواجه که صبرم بدوا فرمایی
کاین نه در دیست که درمان بپذیرد ز حکیم
و حافظ گفته است:

فکر بهبود خود ای دل زدری دیگر کن
درد عاشق نشود به بمداوی حکیم
خواجه گفته است:

۱ - فاضل محترم آقای احمد مهیلی خوانساری در مقدمه دیوان اشعار خواجه از ص ۴۷ تا ۵۵ موارد متعدد از استقبالها و اقتباسهای حافظ را از غزل‌های خواجه نشان داده است. بدانجا مراجعه شود. و نیز نظیر این تتبع را در سخن شبلی نعمانی می‌بینیم. رجوع کنید به شعر المعجم ترجمه مرحوم فخر داعی کیلانی، ج ۲، تهران ۱۳۲۷ ص ۱۸۶ پیوست.

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم
دل و جان داده زدست از پی جانان بروم
وحافظ گوید :

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
خواجو گفته است :

دل صنوبریم همچو بید می لرزد
ز بیم درد فراق تو ای صنوبرِ دل
وحافظ گوید :

دل صنوبریم همچو بید لرزانست
ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست
خواجو گفته است :

تا ببینند مگر نور تجلی جمال
همچو موسی آرنی گوی بمیقات آیند
وحافظ گوید :

باتو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی آرنی گوی بمیقات بریم

نظایر این ابیات و عبارات خواجو که در اشعار حافظ تکرار شده باشد باز هم در دیوان او یافته می شود و این غیر از استقبالهای متعدد است که حافظ از خواجو کرد؛ و این شواهد حقیقت دعوی ما را در تأثر حافظ از خواجو باسانی بسیار ثابت می کند و بهبود نیست که از قدیم باز گفته اند که «دارد سخن حافظ طرز غزل خواجو».

اما همچنانکه گفته ام استقبال و استقراض حافظ از دیگر استادان غزل خاصه مولوی و سعدی و سلمان و کمال و حتی نزاری قهستانی هم کم نیست و این نشان می دهد که استاد بزرگ شیراز ضمن مطالعات و تفحصات ممتد خویش در آثار استادان بزرگ مقدم همیشه بسراغ مشهورترین و خوش وزن ترین غزلها و قصاید می رفت و آنها را جواب می گفت و گاه نیز سخنان مشهور گذشتگان را تضمین می نمود :

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی^۱ دهیم
کاز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»^۲

۱ - ترک سمرقندی علاوه بر اشاره به مشوق، ایهامی به رودکی سمرقندی نیز دارد.

۲ - از مطلع قصیده معروف رودکی، و دنباله آن چنین است: «یاد یار مهربان آید همی»

نخستین جامع دیوان حافظ محمد گلندام است که پیش ازین ذکر او و گفتارش درباره حافظ آمده است. بنا بر تصریح گلندام حافظ بجمع آوری غزلهای خود رغبتی نداشت، و با آنکه گلندام در مجلس درس قوام الدین عبدالله بارها از همدرس خویش در اثناء محاوره تقاضای جمع آوری آثارش را نمود با این حال «آن جناب حواله رفع ترفیع این بنا بر نراستی روزگار کردی و بغدر اهل عصر عذر آوردی تا در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائة و دیعت حیات بموکلان قضا و قدر سپرد و رخت وجود از دهلیز تنگ اجل بیرون برد».

بنا بر آنچه از ظواهر امر معلومست حافظ صوفی خانقاه نشین نبود و با آنکه مشرب عرفان داشت در حقیقت از زمره علمای عصر و مخصوصاً در شمار علمای علوم شرعی بود، ولی همچنانکه پیش ازین گفتم از علم خود برای تشکیل مجلس درس استفاده نمی کرد بلکه از راه وظیفه دیوانی ارتزاق می نمود و گاه نیز بمدح سلاطین در قصاید و غزلهای و مقطعات خود همت می گذاشت و از صلوات و جوایزی که بدست می آورد برخوردار می شد ولی امر او و پادشاهان عهد و محیط زندگانی او چنان نبودند که او را همواره از فوائد سخنش دلشاد دارند. دوران شاه شیخ ابواسحق اینجو (مقتول بسال ۷۵۸) عهد بارورتری برای حافظ بود و بهمین سبب افول ستاره اقبال او شاعر را آزرده خاطر ساخت چنانکه چند بار از واقعه او اظهار تأسف کرد و دو قطعه زیرین را در بیان تاریخ قتل او سرود:

بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل	هست تاریخ وفات شه مشکین کاگل
خسرو روی زمین غوث زمان بواسحق	که بمه طلعت او نازد و خندد بر گل
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول	در پسین بود که پیوسته شد از جزو بکُل ^{۲۳}

۱ - الا ای آهوی وحشی کجائی مرا با تست چندین آشنائی
 ۲ - حروف بلبل و سرو سمن و یاسمن و لاله و گل مجموعاً ۷۵۷ است و حال آنکه تاریخ قتل شاه شیخ ابواسحق را معمولاً سال ۷۰۸ نوشته اند.

**

بسال ذال و دگر حا و نون علی الاطلاق
جمال دینی و دین شاه شیخ ابواسحق
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق

بروز کاف و الف در جمادی الاولى
خدايانگان سلاطين مشرق و مغرب
میان عرصه میدان خودا بتیغ عدو
و غزل مشهور خود را بمطلع :

یاد باد آنکه سر کوی تو آم منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
بیاد او و بیادگار تعلق خویش بخدمت و بدستگاه او سرود و در پایان آن کار را از تعریض
بتصریح کشانیده در بحبوحه دشمنی مبارزین با ابواسحاقیان چنین گفت :

رستی خاتم فیروزه بو اسحاقی
دیدى آن قهقهه کبک خرامان حافظ
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

و باز در قطعه دیگر^۲ به ابواسحق و رونق علم در عهد او اشاره نمود ؛ و طبعاً با چنین
ارادتی که بشاه شیخ ابواسحق داشت نمی توانست قاتل او را بدیده محبت بنگرد خاصه که
آن قاتل مردی درشتخوی و ریاکار و محتسب پیشه بود^۳ و شاعر آزاده ما هوای دوستی

۱ - مقصود «میدان سعادت» شیراز از بناهای شیخ ابواسحق است.

۲ - :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق پنج شخص عجب بود ملک فارس آباد...

۳ - امیر مبارزالدین محمد بن مظفر را بسبب سختگیریهایش در امر بمعروف و نهی
از منکر «محتسب» لقب داده بودند. از آنجمله پسرش شاه شجاع درباره او که باده نوشی
را تحریم کرده بود ، گفت :

رندان همه ترك می پرستی کردند
جز محتسب شهر که بی می مست است

و حافظ دوسه بار باین محتسب مزور اشاراتی دارد :

بیانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ..
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
وز می جهان پرامت و بت می گسار هم
اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست
و : می خور که شیخ و حافظ و قاضی و محتسب
و : معرزه هاتف غییم رسید مژده بگوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده
و : ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند

اورا نمی توانست بدل زود رنج خویش راه دهد ؛ و عاقبت در قطعه‌ی راجع بواقعهٔ میل کشیدن او بفرمان پسرش شاه شجاع در سال ۷۵۹ بغض خویش را نسبت بآن مرد سفاک آشکار کرد و گفت :

شاه غازی خسرو گیتی پناه آنکه از شمشیر او خون می‌چکد
 گه بیک حمله سپاهی می‌گرفت گه بهوئی قلب کوهی می‌درید
 سرور انرا بی سبب می‌کرد حبس گردنان را بی گنه سر می‌برید
 عاقبت شیراز و تبریز و عراق چون مسخر کرد وقتش در رسید
 آنکه روشن بُد جهان بینش بدو میل در چشم جهان بینش کشید

از دیوان حافظ بسبب شهرت و رواج بسیار آن نسخ فراوان در دست است که اغلب آنها در معرض دستبرد ناسخان و متذوقان قرار گرفته کلمات و ابیاتشان دچار تصرف و تغییر شده و یا حتی از غزلهای مشهور دیگران خاصه سلمان اشعاری در آنها راه یافته است؛ و دربارهٔ بسی از ابیات او بسبب اشتمال آنها بر مضامین دقیق میان اهل ادب تفسیرها و تعبیرهای خاص رایج است. شرح جامع دیوان حافظ را «سودی» (متوفی در حدود سال ۱۰۰۰) از فضلی دورهٔ عثمانیه که اصلاً از اهالی بوسنه (واقع در یوگواسلاوی امروز) بود بترکی نوشته و علاوه بر این شرحهای دیگری بترکی از مصطفی بن شعبان متخلص به سروری (م ۹۶۹ هـ) و «شمعی» (متوفی در حدود سال ۱۰۰۰ هـ) از دیوان او ترتیب یافت.

از مطالبی که انحصاراً دربارهٔ دیوان حافظ قابل توجه است موضوع رواج تفاوت بدانت. «فال گرفتن» از دیوان حافظ سنتی تازه نیست بلکه از دیرباز در میان آشنایان بدین دیوان از فارسی زبانان و غیر آنان متداول بود و چون در هر غزلی از آن می‌توان بهر تأویل و توجیه بیتی و عبارتی را حسب حال تفاوت کنند یافت، بدین سبب گویندهٔ دیوان را لسان الغیب لقب داده‌اند. حاج خلیفه چند رساله را که در قرن دهم و پیش از آن دربارهٔ

تفاوت‌های دیوان حافظ نوشته‌اند یاد کرده است^۱.

اشعار حافظ ، خاصه غزلها و ساقی‌نامه و بعضی از رباعیاتش چندان شهرت و رواج دارد که نقل نمونه‌هایی از آنها درین مقام بمثابه بردن زیره بکرمانست . با این حال تیمناً چند بیت از او ، بنا بر سنتی که درین تألیف داریم ، نقل می‌شود :

۱۲ اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزست	بیانگک چنگک مخور می که محتسب تیزست
صراحی و حریفی گرت به چنگک افتد	بعقل نوش که ایام فتنه انگیزست
در آستین مرقع پیاله پنهان کن	که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
باب دیده بشوئیم خرقه‌ها از می	که موسم ورع و روزگار پرهیزست
مجوی عیش خوش از دور بازگون سپهر	که صاف این سر خیم جمله دُردی آمیزست
سپهر بر شده پرویز نیست خون افشان	که ریزه اش سر کسری و تاج پرویزست
عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ	بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

* *

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود	تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود
دل که از ناولک مژگان تو در خون می گشت	باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود
هم عفا الله صبا کز تو پیامی می داد	ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت	فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم	دام را هم شکن طره هندوی تو بود
بگشا بند قبا تا بگشاید دل من	که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر	کز جهان می شد و در آرزوی روی تو بود

* *

۱ - کشف الظنون ، چاپ استانبول ، ۱۹۴۱ میلادی بند ۷۸۳-۷۸۴

۲ - این غزل را حافظ بمناسبت تحریم باده فروشی و سختگیری امیر مبارزالدین درنهی

از منکرات ساخته و مراد او از « محتسب » همین پادشاهست .